

دکتر عباس کی‌منش*

استاد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۸

(صص: ۱۳۴-۱۱۱)

مسعودبک، حلاجی دیگر در تصوف اسلامی**چکیده**

در این مقاله، نگارنده بر آن است که احوال، آثار و افکار مسعودبک را به عنوان حلاجی دیگر در تصوف اسلامی مورد بحث و نظر قرار دهد. بدین سبب به معرفی چهار طریقه از مهمترین طریق صوفیه در شبه قاره پرداخته و مسعودبک را در میان طایفه ی چهارم (چشتیه) در مطالعه آورده، نتیجه می‌گیرد که معماران کاخ بلند تصوف، ایرانیانی بودند که به قصد گسترش دین مبین اسلام به آن سرزمین مهاجرت نموده و درفش اسلام را در لباس زبان پارسی در شبه قاره برافراشته‌اند. سپس مسعودبک را از نگاه تذکره‌نگاران نگرسته و افکار صوفیانه او را که سبب قتل وی شده است در ترازوی بررسی نهاده است و در پایان آثار مثنوی و منظوم وی را معرفی نموده و جایگاه او را در میان مشایخ صوفیه مشخص کرده است.

کلید واژه ها: مسعودبک، حلاج، وحدت وجود، قتل مسعودبک، معماران کاخ بلند

تصوف.

* Email: abbaskaymanesh@yahoo.com

مقدمه

فرقه‌هایی از تصوّف که بیش از دیگر فرقه‌ها در شبه‌قاره در نهایت اعتقاد و خلوص نیت در تبلیغ اصول عقاید خود کوشیده و می‌کوشند، عبارتند از: سهروردیه، قادریه، نقشبندیّه و چشتیه.

اگرچه صوفیان چشتی پیشینه‌ی بیشتر و کهن‌تری از فرقه‌های دیگر دارند؛ اما از آنجا که مسعودبک، با همه‌ی گمنامی در تاریخ تصوّف ایران از کبار مشایخ این طایفه به شمار می‌آید، نخست به معرفی کوتاه سه فرقه‌ی دیگر پرداخته آنگاه قلم را در شناساندن فرقه‌ی چشتیه می‌گردانیم و در شهادت مسعودبک می‌گریانیم و او را به عنوان حلّاجی دیگر در تصوّف اسلامی که طلایه‌دار نهضت وحدت وجود در قرن هشتم و شاید نیمه‌ی اول قرن نهم هجری در شبه‌قاره شناخته شده است، در کارگاه بحث و نظر در تحلیلی پژوهشگرانه در مطالعه آورده و غبار ناآشنایی از چهره‌ی پرفروغ این عارف وارسته، حلّاج ثانی، می‌زداییم.

فرقه‌ی سهروردیه: مورخان این طایفه را منسوب به شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمرین محمد سهروردی ملقب به شیخ‌الاسلام متولد ۵۳۶ و یا ۵۳۹ در سهرورد زنجان



www.aoum.co.ir

(محمدقاسم فرشته، ۱۹۱۴ ج ۲: ۳۷۷) و متوفی به سال ۶۳۲ قمری دانسته‌اند. از آنجا که وی در بغداد نزد عمّ خود شیخ ابونجیب ضیاءالدین سهروردی (و. حدود ۴۹۰ ف ۵۶۳ ه. ق) از مریدان احمد غزالی (ف. قزوین ۵۲۰ ه. ق) شاگردی کرد، در تصوّف انتساب به او یافت. (احمدعلی خیرآبادی، ۱۹۶۵: ج ۱ و سید قاسم محمود، بی تا: ۵۵۴)

بدین سبب برخی مؤسس سلسله ی سهروردیه را شیخ ابوالنجیب سهروردی می‌دانند که استاد و پیر شهاب‌الدین بوده است. سخن آنکه شیخ شهاب‌الدین این سلسله از تصوف را در قرن ششم در بغداد بنیاد نهاد.

در این طریقه شریعت و طریقت به هم آمیخته و تلفیق شده است. از آنجا که مرکز آن بغداد بود در جنوب ایران (خوزستان، فارس و کرمان) رواج یافت و از آن حوزه به شبه قاره به ویژه در سرزمین پاکستان راه یافت و رونق گرفت و سبب این بود که شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی (۵۷۸-۶۶۱ هـ ق و یا ۶۶۶ هـ ق) به عنوان خلیفه ی شیخ شهاب‌الدین رواج عقاید این فرقه را در شبه قاره میسر ساخت و شیخ جلال‌الدین تبریزی درفش اسلام را در قرن نهم هجری در شرق شبه‌قاره برافراشت.

سلسله ی سهروردیه پس از چشتیه کهن‌ترین طریقه ی تصوف در شبه قاره هند و پاکستان است. شجره ی این طریقه همچون بسیاری از طرایق دیگر از پیامبر(ص) گرامی اسلام و علی(ع) پیشوای پرهیزگاران آغاز می‌شود. نکته آنکه در تعلیمات سهروردیان دقیق‌ترین جنبه‌های عرفان نظری و عملی دیده می‌شود. همانگونه که پیش از این گفته شد در این طریقه عرفان با شریعت و زهد و تصوف در آمیخته است. چه شیخ بهاء‌الدین زکریا بر آن بود که سلامت جسم در کم خوردن است و سلامت روح در ترک گناه و سلامت دین در کثرت صلوات (سید قاسم محمود، بی تا: ۴۳۵).

در میان پرورش یافتگان مکتب سهروردیه باید از فخرالدین عراقی همدانی (۶۱۰-۶۸۸ هـ ق) نام برد که با دسته‌ای از قلندران جهانگرد که به هیچ طریقه‌ای منسوب نبودند، در یک سفر دراز آهنگ از همدان به هندوستان رهسپار گشت. (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۷۳۸ و دکتر ابراهیم محمد اختر چیمه: ۲۸ و ۳۷...). و چون به ملتان رسید در خانقاه شیخ بهاء‌الدین زکریا فرود آمد و شیخ بهاء‌الدین، عراقی را برای تفکر و مراقبه در خلوت نشاناد و در حجره بر مردم بیست و در مدّت یازده روز وجد و کیفیتی بر عراقی غالب آمد که این غزل دلنواز را سرودن گرفت:

نخستین باده کاندرا جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

(خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳: ص ۲۵۵ و عراقی، ۱۳۳۸: ۱۹۳) به قول خود عراقی هفده سال و به روایت مقدمه ی دیوان، بیست و پنج سال به سیر و سلوک در خدمت شیخ بسر برد و داماد او گشت. (دکتر محمد اختر چیمه، ۱۹۹۴: ۴۲ و ۴۴) پس از رحلت شیخ بهاءالدین زکریا به قونیه رفت و در محافل سماع مولانا جلال‌الدین رومی شرکت نمود و چنانکه افلاکی (۷۶۱ هـ ق) (صفا، ۱۳۷۳: ج ۳: ۱۲۸۴) می‌گوید در مجالس سماع از عظمت مولانا بازگفتی (۱۳۶۲: ج ۱، ۴۰۰) و در آن روزگار که شیخ صدرالدین قونوی (ف ۶۷۱ یا ۶۷۳ هـ ق) کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی را درس می‌داد، عراقی در حلقه ی تدریس او شرکت می‌جست. (اختر چیمه، ۱۹۹۴: ۴۶). نتیجه این که عراقی پرورش یافته مکتب سهروردیان ملتان است. هر چند که بعدها در حلقه ی سماع حضرت مولانا جلال‌الدین درآمد و بر فلسفه ی ابن عربی نظر انداخت.

فرقه ی قادریه: بنیانگذار این فرقه شیخ عبدالقادر گیلانی (ولادت اول ماه رمضان ۴۷۰ و یا ۴۷۱ و وفات ۵۶۱ هـ ق) است از نواحی شمال ایران. برخی او را سادات حسنی دانسته‌اند و گروهی از سادات حسینی و نخستین صوفی است که با عنوان «ولی» یاد گردیده و لقب «مرد شرق» گرفته است، مریدانش او را «غوث الثقلین» و «شیخ کامل» و «شیخ مشرق» و «غوث گیلانی» نامیده‌اند.



شیخ عبدالقادر گیلانی در هجده سالگی برای تحصیل به بغداد رفت. علوم و فنون ادب را از ابوزکریا تبریزی (ف ۵۰۲ ه ق) که در کتابخانه نظامیه بغداد به کار تحقیق در ادب و لغت مشغول بود، فراگرفت و نیز فقه حنبلی را از ابوالوفاء بن العقیل (۴۳۱-۵۱۳ ه ق) (دهخدا) که مذهب اعتزال را رها نموده و مذهب حنبلی اختیار کرده بود آموخت. وی پس از اتمام تحصیل علم تصوف، به دست شیخ ابوسعید مبارک مخزومی (ف ۵۱۳ ه ق) خرجه پوشید. (غلام سرور لاهوری، ج ۱: ۹۰-۹۱). هر چند که وی به مذهب شافعی و حنبلی هردو فتوی داده است؛ و لیکن در حال حاضر پیروان طریقه ی قادریه در هند و پاکستان در مذهب حنفی ادای فرایض می کنند. از آثار شیخ عبدالقادر گیلانی کتبی چون غنیه ی الطالبین در طریقت و شریعت، فتوح الغیب، جلاء الخواطر را نام توان برد. (غلام سرور، ج ۱: ۹۷). نخستین صوفی که از این طایفه از طریق هرات به شبه قاره رفت و در سرزمین هند پای نهاد سید صفی الدین صوفی گیلانی (۵۴۸ - ۶۱۱ ه ق) فرزند زاده ی شیخ عبدالقادر گیلانی بود که خود سومین قطب و یا مرشد این فرقه به شمار آمده است؛ و لیکن از این سلسله آن صوفی که برای همیشه در هند سکونت اختیار کرد و می توان گفت که وی در واقع مؤسس سلسله ی قادیان در شبه قاره ی هند و پاکستان است، سید ابو عبدالله محمد غوث گیلانی (تولد ۸۰۳ ه ق در حلب) هشتمین جانشین شیخ عبدالقادر گیلانی و نهمین قطب این طریقه بوده است. (توکلی، محمد رؤف، ۱۳۵۸: ۱۷۰ و سید شریف احمد شرافت نوشاهی، شریف التواریخ، ج ۱: ۷۷۶ و ۸۱۹).

شیخ عبدالقادر در سال ۵۲۱ هجری مجلس وعظ و تذکیر در بغداد بنیاد نهاد و به ارشاد و هدایت سالکان و مریدان همت در میان آورد. وی که در آغاز فقیهی حنبلی مذهب بود به سبب تقوی و زهد آنچنان شهرت در عالم اسلام به هم رسانید که مقبولیت عظیم وی شهره ی آفاق ادیان شد. در اثر تبلیغ وی چه بسیار که از یهودیان و عیسویان به دین مبین اسلام درآمدند و مسلمانی گزیدند. از افکارش صفای باطن و عشق و محبت هویدا است. طریقت وی مبتنی بر حفظ سنت و حفظ شعایر اسلام بود. مزار وی در بغداد هنوز زیارتگاه خاص و عام است و ملجأ پیروانش (ا)، ج ۱: ۱۲۲ و کیایی نژاد، ۱۳۳۶:

۱. (۲۵۱). و آریا، ۱۳۶۵: ۵۶).

شیخ سعدی در باب دوم گلستان حکایتی از زهد و ورع و مناجات شیخ، بدین شرح نقل می‌کند: عبدالقادر گیلانی را - رحمه الله علیه - دیدند در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده همی گفت: ای خداوند، ببخشای و گر هر آینه مستوجب عقوبتم در روز قیامت نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم. (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۵) سالکان عبدالقادر گیلانی معتقد به «وحدت وجود» اند و رنگ سبز نشانه‌ی این سلسله است. پیروان این طریقه افزون بر پاکستان، هند و ایران (در کردستان) در یوگسلاوی نیز از اعتبار ویژه‌ای برخوردار هستند و مریدان بسیار دارند.

طریقه‌ی نقشبندیّه: مؤسس سلسله‌ی نقشبندیّه بهاءالدین محمدبن محمد بخاری نقشبند است (۷۱۸ - ۷۹۱ ه. ق). مؤلف خزینه‌ی الاصفیا در صفحه ۵۵۰ ج ۱ در وجه تسمیه‌ی این نام، گوید: «نقشبند» قریه‌ای از قراء بخارا است و چون شیخ از آنجا بود، سلسله‌ی او بدین نام موسوم گردید. مانند سلسله‌ی چشتیه که مؤسس آن خواجه احمد از قریه‌ی «چشت» بود از قراء هرات.

برخی نوشته‌اند چون حرفه‌ی پدر شیخ کمخا بافی و نقشبندی و کنده‌کاری در فلز بود، از این جهت نام شیخ بهاءالدین به «نقشبند» شهرت گرفت.

جامی وی را به حسب صورت از تربیت یافتگان مکتب سیدامیرکلال و به حسب حقیقت پیرو طریقه‌ی اویسی می‌داند که تربیت روحانی خود را از خواجه عبدالخالق غجدوانی (وفات ۵۷۵ ه. ق سرور، ج ۱: ۵۳۴) یافته است؛ اما پطروشفسکی احتمال داده است که این سلسله شاخه‌ای از طریقت طیفوریّه باشد و طیفورنام سابق بایزیدبسطامی (ف ۲۶۱ق) بوده و نوشته است امتیاز ظاهری درویشان این سلسله خرّقه‌ای است به رنگ زرد و خاکستری (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۶۵-۳۶۶) و نقشبند مردی زاهد و مروج فقر و سادگی و مبلغ وحدت وجود بود. وی به تمام موجودات عشق وحدت وجودی داشت و در سادگی محض می‌زیست و گویند وی را هرگز غلام و کنیز نبوده است. از او علت را

پرسیدند، گفت: «بندگی با خواجه‌گی راست نیاید». از او پرسیدند که در طریقه‌ی شما ذکر چهر و خلوت و سماع می‌باشد؟ گفت که نمی‌باشد. گفتند پس بنای طریقت شما بر چیست؟ گفت: «خلوت در انجمن، به ظاهر با خلق و به باطن با حق بودن» و باز از سخنان اوست که گفت: طریقه‌ی ما صحبت است و در خلوت شهرت است و در شهرت آفت. خیریت در جمعیت است و جمعیت در صحبت، به شرط نفی بودن در یکدیگر (جامی، ۱۳۷۵: ۳۶۷، ۳۸۶). امام ربّانی می‌نویسد که اکابر نقشبندیّه واقعات را اعتبار نمی‌نهند و نفی وجود طبیعی و اثبات ذات واجب‌الوجود می‌کنند. (امام ربّانی مکتوبات، مکتوب پنجاه و هشتم: ۱۶۳).

پطروشفسکی می‌گوید که این افکار عارفانه و زندگی زاهدانه بعدها در این سلسله به فساد گرایید و این طریقت رو به انحطاط نهاد و به صورت قطب مخالف درآمد؛ یعنی پیروان او به مدح ثروت و مکنّت و زندگی متجمل پرداختند و با تعصبات مذهبی به جنگ مخالفان و جهاد با «کفار» شتافتند. (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۲۶۶) این طریقت از ایالت چینی «هانسو» گرفته تا «قازان» و استانبول و آسیای میانه و ایران اعتبار داشته و به شاخه‌های سنی و شیعه منشعب گشته است. سخن آنکه نقشبندیّه تحت تأثیر عقاید شیخ محی‌الدین بن عربی (و. مرسیه ۵۶۰- ف. اشیلیه ۶۳۸ ه. ق) و تابعان او مانند شیخ فخرالدین عراقی که به سبب مطالعه‌ی آثار او چون فصوص‌الحکم و فتوحات مکیّه در نزد صدرالدین قونوی (۶۷۳ ه. ق) به اعتقاد ابن عربی گرویده بودند، در انتشار مذهب وحدت وجود کوشیدند.

مزار شیخ بهاء‌الدین نقشبند را در شمال شرقی بخارا نوشته‌اند و مکانی که خانقاه وی در آنجا بود هنوز به نام «قصر عارفان» شهرت دارد.

مؤلف خزینه‌ی الاصفیا می‌نویسد که خواجه بهاء‌الدین نقشبند (ف ۷۷۲) سوای آنکه سلسله ارادتش به میرسید کلال می‌رسد، خود بنیانگذار مکتب نقشبندیّه است و هم او مزارش را در قصبه‌ی سوغار نوشته است (سرور: ۵۴۸).

دو کتاب «دلیل‌العاشقین»، در تصوّف و «حیات‌نامه» در پند و اندرز منسوب به وی

است (جامی، ۱۳۷۵: ۳۶۸ ونفیس، ۱۳۴۳: ۲۲۵).

همان گونه که گفته شد زمانی که وی در بخارا ولادت یافت زبان فارسی از مرزهای چین تا آسیای صغیر و هند و پاکستان زبان علم و ادب و وسیله ی ارتباط بازرگانی بوده است. شاید یکی از عوامل، همین محیط مساعد بوده است که این طریقه توانست در تمام کشورهای مسلمان نشین، از جمله در هند و پاکستان و ایران (در کردستان) و عراق گسترش یابد (دانشنامه ایران و اسلام، ۱۳۶۰: ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶) و نیز (سید قاسم محمود، شاهکار اسلامی انسائیکلوپدیا، ج ۱: ۵۵۴) و در شبه قاره به همت خواجه محمد باقی بالله (متوفی به سال ۱۰۱۲ هـ ق) رونق افزا شود.

طریقه ی چشتیه: سلسله ی چشتیه دنباله ی طریقه ی ادهمیه، منسوب به ابراهیم ادهم (مقتول ۱۶۰ و یا ۱۶۶ هـ ق) است که از زمان ابواسحاق شامی عکّی (ف ۳۲۹ هـ ق) به بعد این طایفه به چشتیه معروف گشت و گسترش آن در شبه قاره به همت خواجه معین الدین چشتی (ف ۶۳۳ هـ ق) ممکن گردید. به گفته خیرآبادی، خواجه ابی اسحاق شامی در سال دویست و شصت هجری در زمان خلافت معتصم عباسی وارد چشت شد که آن شهری است قریب دارالخلافه هرات. (خیرآبادی، ۱۹۶۵: ۸۸) معین الدین چشتی پس از سفر دراز آهنگش در سال ۵۶۱ هجری قدم به خطه اجمیر گذاشت (۱۹۱۴: ج ۲، ۳۷۷). گروه بسیاری از مردم شبه قاره به وسیله معین الدین چشتی به دین اسلام مشرف گردیده و از مریدان وی گشته‌اند.

نکته آن که سلسله ی قادریه که بنیانگذار آن شیخ عبدالقادر گیلانی بود به مجاهدت سید محمد غوث گیلانی (ف ۹۲۳ هـ ق) در هند و پاکستان روایی گرفت و سلسله ی نقشبندیّه که مؤسس آن شیخ بهاء الدین نقشبند و مروّج آن در شبه قاره خواجه بقاء بالله (ف ۱۰۱۲ هـ ق) بوده است. این هر دو فرقه از فرقه ی چشتیه بسیار جدیدترند. بنابراین باید گفت که سلسله ی چشتیه چه از لحاظ تأسیس و چه از لحاظ نشر و گسترش و باورداشت‌های خود در هند و پاکستان از دیگر سلسله‌ها، پیشینه ی دیرینه‌تری داشته و ریشه‌دارتر است. افزون بر آن عدّه ی پیروان چشتیه در کشورهای هند و پاکستان بیش از

سایر مکاتب عرفانی بوده و مردم شبه قاره اعم از عالم و عامی، مسلم و هندو، با این سلسله و اقطاب و سجاده نشینان آن اخت و الفت و گره خوردگی فکری بیشتری دارند. شاید روش تبلیغ و تعلیمات خاص این فرقه است که عامه ی مردم شبه قاره را از کهن ترین روزگاران تا کنون به خود جذب کرده است. اما در ایران کمتر کسی از تذکره نگاران را توان یافت که با این طریقه آشنایی داشته باشد و کتب تاریخ ادبیات فارسی اگر چه امیر خسرو دهلوی را یکی از شاعران نامدار فارسی گوی شبه قاره شناخته و یا طوطی هندی لقب داده است؛ ولی کمتر اشاره ای به ارادت و سرسپردگی او به نظام الدین اولیا (ف ۷۲۵ ه ق) پیر و مرشد بزرگ این طریقه نموده است. کمتر تذکره نویسی است که با افکار قطب الدین بختیار کاکلی (۵۸۳-۶۳۳ ه ق) و بابا فریدالدین گنج شکر (۵۶۹-۶۶۴ ه ق) آشنایی داشته باشد. در حالی که بسیاری از مردم شبه قاره به دستگیری همین طایفه به دین مبین اسلام مشرف گردیده اند. امام بخش لاهوری چون به نام هر یک از رجال این فرقه می رسد، القایی چون زبده العارفین و عمده الکاملین از قلمش می تراود. (لاهوری، ۱۳۷۹: ۲۱۲). و لیکن کمتر کسی رادر میان تذکره نگاران ایران توان یافت که با اندیشه های شیخ نصیرالدین محمود، چراغ دهلی (۶۷۳-۷۵۷ ه ق) خلیفه سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء نگاهی ژرف داشته باشد و این سجاده نشین طریقه ی چشتیه ی دهلی را به خوبی بشناسد (فرشته، ۱۹۱۴: ۳۹۹، خلیق احمد نظامی، ۱۸۳-۱۸۵ و سرور: ۳۵۳)

و یا با افکار شیخ کمال الدین (ف ۷۵۶ ه ق) از کبار خلفای شیخ نصیرالدین محمود اودهی چراغ دهلی که یک سال قبل از وفات پیر خود رخت حیات به عالم بقا برد، آشنایی بهم رسانیده باشد و یا با افکار سید محمد گیسودراز (۷۲۰-۸۲۵ ه ق) (غلام سرور: ۳۸۳) انس و الفتی داشته باشد. نتیجه آنکه معماران کاخ بلند خانقاه ها در شبه قاره ایرانیانی بوده اند که به قصد گسترش دین مبین اسلام به آن سرزمین افسانه ای معنی پرور مهاجرت کرده و درفش اسلام را برای همیشه در آن قاره برافراشته اند. گاهی در جامه ی زهد پیشوایان و مفتیان مذاهب مختلف اسلامی به تبلیغ اسلام پرداخته اند و زمانی ایفای

این وظیفه را از آستین خرقه‌ی صوفیان دست برآورده‌اند و زبان پارسی را به عنوان زبان دوم جهان اسلام به کار داشته‌اند.

مسعودبک از نگاه تذکره نگاران

عبدالحق محدّث دهلوی (۹۵۸-۱۰۵۲ هـ ق) که کتاب اخبار الاخیار را در احوال مشایخ صوفیه هند در سال ۹۹۹ نوشته درباره‌ی مسعودبک می‌گوید که «از اقربای سلطان فیروز است. نام اصلی او شیرخان است، در لباس اغنیا و اهل دولت بود، ناگاه جذبه‌ای از جذبات حق گریبانگیر حال او شد و به خدمت درویشان درآمد و در حلقه صحبت ایشان. مرید شیخ رکن‌الدین بن شیخ شهاب‌الدین امام بود. بغایت حالت سکر داشت... سخن مستانه می‌گوید، در سلسله چشتیه هیچ کس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده... (عبدالحق محدّث دهلوی، ۱۳۳۲: ۱۶۹) و میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی که کتاب ثمرات‌القدس را ظاهراً در سال ۱۰۰۰ هجری آغاز کرده و در ۱۰۱۷ به پایان برده در باره‌ی مسعودبک می‌نویسد که: وی از اترک عراق و تبریز است و مرید شیخ نصیرالدین اودهی بود. گویند اوایل حال ترکمانی بوده است خالی از مکتسبات علوم و عاری از فضایل. چون از ولایت خویش به دهلی رسید و مرید شیخ نصیرالدین گشت به یک ناگاه ابواب علم لدنی بر وی مکشوف گردیده و انوار معرفت بر وی ظاهر شدن گرفت... (میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی، ۱۳۷۶: ۶۱۷). احمدعلی خیرآبادی که کتاب قصر عارفان را در حالات پیران قادری، سهروردی، نقشبندی و چشتی در سال ۱۲۹۱ قمری نوشته می‌گوید از جمله مریدان نظام‌الدین اولیا پس از شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی، از مولانا شهاب‌الدین امام و شیخ رکن‌الدین مرید و فرزند وی نام توان برد و می‌نویسد خواجه مسعودبک صاحب مرآة العارفین مرید وی بوده است و می‌افزاید که مسعودبک را با خاندان فیروزشاهی خویشاوندی است (خیرآبادی، ۱۹۶۵: ۳۹۷). در کتاب لطایف اشرفی که از ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی معاصر لسان الغیب حافظ است و نظام‌الدین غریب یمنی که در ۷۵۰ هجری در یمین مرید وی شده و ملفوظات آن

پیر روشن ضمیر را در قلم آورده، مسعودبک را با عنوان «ملک زاده مسعودبک» یاد نموده و نوشته است: «مسعودبک به فنون فضایل آراسته و به شیون شمایل پیراسته به تخصیص به فن شعر منسوب بوده از خلفاء حضرت ایشانند (نصیرالدین چراغ دهلی)، چون در بدایت حال جاه و جلال و منصب به کمال داشته در میانه ی عمر منظور نظر سعادت و ملحوظ به التفات مساعدت حضرت سلطان المشایخ شده در طریق عقیده و سبیل خلوص به چالاکی سیر کرده به اندک فرصت مقامات سلوک را طی کرده مشرف به شرف جذب جلی است و چون التفات حضرت سلطان المشایخ به نسبت وی زیاده از اصحاب دیگر گردیده جماعتی به تعصب غیبتی می کردند، می فرمودند که یاران وی را معذور دارند که هر که هر چه گذارد برابر آرد.» (سمنائی، ۱۹۹۹: ۳۶۶) مؤلف قصر عارفان در احوال شاهزاده مسعودبک می نویسد:

خواجه مسعودبک صاحب مرآه العارفین مرید شیخ رکن الدین بن شهاب الدین امام بود. با خاندان فیروزشاهی قرابت داشت و در جزو امرای کبار ایشان انسلاک. سپس از روی تجرید درویشی گزید؛ اما از حضرات چشت کسی چون وی بی باکی نکرد، آخر، منصور ثانی شد. استخوان وی را چندی در آستانه ی حضرت محبوب امانت کردند. زان بعد زیر قدوم پیر و پدر وی در دایره ی لادوسرای که محل اقامت امام بود به خاک سپردند. (احمدعلی خیرآبادی، ۱۹۶۵: ۳۹۷). مسعودبک طلایه دار نهضت وحدت وجود در قرن هشتم و شاید اوایل قرن نهم هجری در شبه قاره است. اصلش را برخی از قریه ی «بک» دانسته اند از توابع بخارا از جمله شیخ احمدعلی خان هاشمی سندیلوی (۱۱۶۲ هـ ق) می نویسد: وی پادشاه به استقلال بخارا بوده، دلش از سلطنت سرد گشته گرم به جامه ی صوف درآمد. (هاشمی سندیلوی، ۱۳۷۱: ۸۹۷) رضا قلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ هـ ق) مانند بسیاری از تذکره نگاران او را از قریه ی بک بخارا دانسته می گوید که دیرزمانی در ماوراءالنهر حکومت داشته است. سالها نیز تحصیل علوم نمود. عاقبت از طلب مطلوب حقیقی دردی در دلش ظاهر شد. به دهلی رفت و دست ارادت به دامان با سعادت شیخ نصیرالدین دهلوی مشهور به چراغ دهلی از خلفای شیخ نظام الدین اولیا زده و در خانقاه

وی به مدارج عرفان و معارج ایقان ارتقا و ارتفاع جست. او را کتب است نورالعیون و ام‌الصفایح و مرآه العارفین (رضا قلی خان هدایت، ۱۳۴۴: ۲۱۱). محمد غوثی شطّاری ماندوی که کتاب گلزار ابرار را در میان سالهای ۹۸۸ تا ۱۰۲۲ تألیف نموده می‌نویسد: مولانا مسعود بیک از الوس (طایفه) اتراک عراق و تبریز است که از خدمت چراغ دهلی (شیخ نصیرالدین) شمع دانش و مشعل بینش او افروخته شد و بر فراز پایه ی کمالات برآمد. فراوان رسایل به زبان تازی و فارسی منسوب به قلم تألیف اوست. مشهورترین مصنفات او مرآه العارفین و دیوان غزل است که به روش پسر تبریز فراهم نموده است (محمد غوثی شطّاری ماندوی: ۴۴۹). در حالی که عبدالحی بن فخرالدین الحسنی (متوفی به سال ۱۳۴۱ هـ / ۱۹۲۳ م) می‌نویسد، مسعودبک، شیخ شیرخان دهلوی، صوفی حنفی از خانواده ی سلطان فیروزشاه دهلوی در جوانی محافل طرب و نشاط را ترک گفته به دست شیخ رکن‌الدین بن شهاب‌الدین دهلوی بیعت نموده است. از آن پس به تجرید و خلوت گزینی پرداخته و نماز و روزه و شب‌زنده‌داری را به حدی رسانیده که به مرتبه ی کمال رسیده است. (عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، ۱۹۸۸: ۶۴)

خواجه گل محمد احمد پوری (۱۱۶۹ - ۱۲۴۳ هـ) از عرفای سلسله چشتیه می‌نویسد: خواجه مسعودبک از خویشاوندان فیروزشاه دهلوی و مست شراب لایزالی و سرحلقه عاشقان لأبالی مرید شیخ رکن‌الدین بن شیخ شهاب‌الدین، خلیفه سلطان‌المشایخ نظام‌الدین اولیا بود و از محضر نصیرالدین محمود چراغ دهلی بهره جست (گل محمد، احمدپوری، ۱۹۸۷: ۴۲-۴۴)

قتل مسعودبک و علل آن

مؤلف کلمات الصادقین (مؤلف به سال ۱۰۲۳ هـ ق) می‌نویسد: مسعودبک، شیرخان، در مشرب عشق و محبت یگانه ی وقت بود و علمای روزگار را با وی نقاری تمام. چنانچه گویند هم به فتوای ایشان، مثل حسین منصور به قتل آمد و قبر شریف وی در راه خواجه قطب‌الدین [بختیار کاکلی] در لادوسرای است، پهلوی پیر بزرگوار خود، مجردانه و عاشقانه

خفته است (محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی، ۱۹۹۸: ۹۸-۹۹). گل محمد احمدپوری (۱۱۶۹-۱۲۴۳ ه ق) می نویسد که مسعودبک روزی کفشهای پیر خود را برداشته می رفت. در راه عالمی را دید. عالم پرسید: این کفش متعلق به کیست؟ جواب داد، کفش حق تعالی، آن عالم و علمای ظاهری دیگر برآشفتند، اجماعاً دستور دادند خواجه مسعود را تگه تگه کرده در زیر قلعه ی فیروزآباد دهلی در رود جمنا انداختند. چنانکه منصور حلاج را بر دار کردند و جسدش سوختند و خاکسترش به دجله دادند (عطار، ۱۳۴۶: ۱۲۲).

مریدان مسعودبک با همه ی تلاش نتوانستند اعضای بریده شده ی او را پیداکنند. پس از جستجوی بسیار دریافتند که اعضای بریده ی آن حضرت به شکل اصلی خود در یک قالب در حجره ی خاص حضرت سلطان المشایخ موجود است. جسد و اعضای بریده شده را در پهلوی آرامگاه بختیار کاکای در سرای لادو معروف به مقبره ی پیران دهلی به خاک سپردند. و باز همین محقق می گوید که خواجه نصیرالدین محمود چون خبر کشته شدن خواجه مسعودبک را دریافت. پرسید چرا مسعودبک را کشتید؟ قاضی جواب داد، کفش مرشد خود را پاپوش حق تعالی می گفت و برای حق تعالی پای ثابت کرده بود. خواجه نصیرالدین محمود فرمود که اضافت برای ادنی ملابست درست است. شما باید از او می پرسیدید که کفش خدای تعالی برای مالکیت حق تعالی است؟ قطعاً جواب می داد که الله مافی السموات و الارض. یا حق تعالی را لابس کفش می گفت. قاضی از جواب درماند پس خواجه نصیرالدین را احوال دگرگون شد و فرمود: ای روسیاه، همان لحظه روی قاضی سیاه و حالش تباه شد. (احمدپوری، ۱۹۸۷: ۱۱۷). احمد علی خیرآبادی که کتاب قصرعارفان را در سال ۱۲۹۱ قمری در قلم آورده درباره ی مسعودبک می نویسد که: از حضرات چشت کسی چون وی بی باکی نکرد. آخر منصور ثانی شد. استخوان وی را چندی در آستان حضرت محبوب (رکن الدین) امانت کردند. بعد زیر قدوم پیر و پدر وی (شهاب الدین امام) در دایره ی لادوسرای که محل اقامت امام بود به خاک سپردند (خیرآبادی، ۱۹۶۵: ۳۹۷).

پیش از این گفته شد که مسعودبک طلاپه‌دار مذهب وحدت وجود است. پروفیسور خلیق احمدنظامی که دیرسالی رئیس دانشگاه علیگره هند بود می‌نویسد تأثیر فلسفه وحدت وجود ابن عربی در مرآه العارفین و دیوان نورالعین مسعودبک کاملاً آشکار است و لیکن می‌افزاید که این نکته معلوم نیست که افکار ابن عربی در حلقه‌های علمی و روحانی شیخ نظام‌الدین اولیا مورد بحث و نظر قرار داشته است یا نه؟ اما به هر حال تفکر ابن عربی در آثار مسعودبک پیداست.

هم او می‌نویسد که دیوان مسعودبک در خانقاه‌های چشتیه از جمله در خانقاه شیخ عبدالقدوس گنگوهی (۸۶۰ - ۹۴۴ هـ) عارف و نویسنده و شاعر فارسی گوی هند مورد مطالعه قرار می‌گرفت. عبدالقدوس خود از حامیان وفادار مذهب وحدت وجود بود و حتی شرحی بر فصوص الحکم ابن عربی نوشته که اینک در دست نیست. شواهد بسیاری از افکار وحدت وجودی ابن عربی در کتب رشدنامه و لطایف قدوسی به نظر می‌آید (خلیق احمد نظامی، ۴۳۲، ۴۳۴).

مسعودبک در کشف ثانی مرآه العارفین گوید که با شیخ خود می‌رفتم. گذار ما به سرمنزل مجذوبی افتاد که هر چه پیش او می‌آمد به حسب نور شهود، هذا ربّی گفته سجده می‌نمود. پس از سجده می‌گفت اللهم انّی اعودبک من ان اُشْرک بک شیئاً (خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که چیزی را با تو شریک بدانم) با خود گفتم ای عجب قولش این و فعلش آن، پیر روشن ضمیر فرمود انکار به حالش مکن که در این حالت از استغراق حال در آینه ی وجود خلق بجز حق نمی‌بیند... (مرآه العارفین، چاپ سنگی دکن، ۱۳۰۹: ۲۱).

عقیده‌ای را که بیان شده است همانند عقاید ابوخلمان دمشقی است که پیروانش او را حلمانیه گفته‌اند. استاد فقید فروزانفر می‌نویسد: بعضی از صوفیان پرستش جمال و زیبایی را موجب تلطیف احساس و ظرافت روح و سرانجام سبب تهذیب اخلاق و کمال انسانیّت می‌شمرده‌اند و گاهی آن را ظهور حق و یا حلول وی به نعت جمال در صور جمیله می‌دانسته‌اند و سردهسته ی این گروه ابوخلمان دمشقی است که اصلاً از مردم فارس و ایرانی نژاد بوده است و چون عقیده ی خود را در دمشق اظهار کرده است به «دمشقی»

شهرت گرفته است، (فروزانفر، مولانا، ۱۳۴۸: ۳۰ و ۳۱) ابوحنبلان ظاهراً در قرن سوم هجری می‌زیسته است و همان کسی است که ابونصر سراج از وی به نام ابوحنبلان صوفی یاد می‌کند.

دکتر شعیب اعظمی در کتاب فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق می‌نویسد که شیرخان - مسعودبک از مردم دهکده ی «بک» بخارا و از شاهزادگان آن دیار بود؛ اما از مقام و منصب و حکومت دست باز داشت. به دهلی آمد و مذهب فقر اختیار کرد و در نظام تصوف شخصیتی بارز شد و از مجذوبین آن طایفه و سخن مستانه می‌گفت و علمای مذهبی را با وی نقاری بود تمام. سرانجام به فتوای این طایفه، او را در آخر سلطنت فیروزشاه در زیر قلعه فیروز آباد بر لب رود جمنا همچون منصور حلاج پاره پاره کرده در آب مطهر انداختند. این مؤلف احتمال می‌دهد که این واقعه در سال ۸۰۰ هجری روی داده است (اعظمی، ۱۹۸۴: ۱۱۱).

الطاف حسین خان شیروانی، مسعودبک را به عنوان حسین بن منصور حلاج هندوستان شاعری سوخته دل معرفی کرده می‌گوید که وی مرید شیخ رکن‌الدین بن شهاب‌الدین امام است و به حضرت شیخ نصیرالدین اودهی، چراغ دهلی ارادت می‌ورزیده است. مسعود بک افکار وحدت وجودی خود را در آثارش به گونه‌ای منعکس کرده و به گوش عامه ی مردم شبه قاره رسانیده است که تعصب علمای مذهبی شبه قاره را سخت برانگیخت تا آنجا که اجماعاً فتوای قتل او را امضا کردند. مسعودبک لطیفه ی وحدت وجود را وقتی فاش کرد که سلطان فیروز شاه از بیم غوغای عامه در تلاش بود که مساله وحدت وجود شیخ اکبر محی‌الدین عربی در هیچ کتابی راه نیابد؛ در حالی که بانگ انالحق منصور حلاج به مجاهدت مسعودبک از هر سو در شبه قاره طنین انداز بود تا آنجا که مردم کم‌سواد و حتی بی‌سواد نیز ناله ی انا الحق سر می‌دادند و علمای مذهبی شبه قاره به شدت از این بحث ممانعت می‌کردند؛ زیرا برآن بودند که در نظام جامعه ی اسلامی شبه قاره هرج و مرج شدیدی پدید خواهد آمد. از این روی علمای مذهبی می‌کوشیدند که عامه مردم و دربار شاهی را از شنیدن این بحث محفوظ دارند و فیروز شاه

تغلق بسیاری از طرفداران بحث وحدت وجود را یا به قتل می‌رسانید و یا به سختی شکنجه و تأدیب می‌کرد (شیروانی، ۱۹۸۴: ۱۴۶). همین انتشار عقاید منصور حلاجی و بیان آرای ابن عربی سبب شده است که صوفیان بعد از کشته شدن مسعودبک از بیم غوغای عوام و یا ترس از علمای مذهبی و شکنجه و آزارشان، هیچ یک تن به جانشینی مسعودبک ندهند هر چند که محمد غوثی شطاری در گلزار ابرار «مجهلی» را خلیفه‌ی مسعودبک معرفی کرده است.

از اشعار بازمانده‌ی مسعودبک می‌توان دریافت که او را همچون منصور حلاج سخنان و معانی شطح‌آمیز در کلام بسیار بوده است، از آن جمله بیت زیر که گواهی است صادق بر اعتقاد نگارنده‌ی این سطور:

بیزارم از آن کهنه‌خدایی که تو داری هر لحظه مرا تازه‌خدایی دگرستی

(شیروانی، ۱۹۸۴: ۱۴۶)

در طرز بیان مسعودبک اعم از کتاب معروف مرآه العارفین و یا آثار دیگرش چون دیوان نورالعین، نه تنها رنگ شطحیات بایزید بسطامی و یا منصور حلاج و روش فلسفی ابن عربی و آرای او به نظر می‌رسد؛ بلکه در جای‌جای مرآه العارفین، این نظر کاملاً پیداست. دکتر محمد باقر و دکتر وحید میرزا در تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند بدان اشارت دارند (دکتر محمدباقر و وحید میرزا: ۱۱۶-۱۱۷).

مسعودبک معتقد است که مفهوم أنا الحق منصور حلاج مفهوم همان آیه‌ی شریفه‌ی *أَنَا اللَّهُ وَاَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ* (البقره ۱۵۶) و یا *مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى* (انفال ۱۷) است و مراد آنکه فعل تو فعلِ الله تعالی است. وی در مرآه‌ی العارفین می‌گوید: نمی‌دانم که محمد و ابلیس را کی آفریده است و محمد کیست؟ و ابلیس چیست؟ و که را لواء قبول داده‌اند؟ و بر جبین که داغ نهاده‌اند (مرآه العارفین: ۱۷۰). بدیهی است که همین عقاید می‌توانست در دنیای تاریک شبه قاره آن روز فرمان قتل مسعودبک را امضا کند. از آن روی که نه تنها آرای منصور حلاج در افکار مسعودبک رخنه کرده بوده است؛ بلکه تأثیر نظرات شیخ اکبر محی‌الدین عربی بر اندیشه‌های مسعودبک از شرحی که بر

فصوص الحکم نوشته آشکار است. (خلیق احمد نظامی: ۴۳۳ و ۴۳۴) هر چند که این کتاب اکنون در دست نباشد؛ اما مرآه العارفین سند دیگری است بر اعتقاد نگارنده ی این سطور.

همه ی صاحبان تذکره او را از خویشاوندان فیروزشاه تغلق دانسته‌اند و به طور کلی تذکره نگاران یا او را پادشاه مستقل بخارا گفته و یا از اغنیا و دولت‌مردان آن روزگار به شمار آورده‌اند که جذبه‌ای از جذبات حق‌گریبان‌گیر حال وی گردیده و سبب شده است که او از سلطنت دست باز دارد و در لباس درویشان درآید.

نگارنده بر آن است که از این چشم‌انداز میان تفکر مسعودبک و ابراهیم ادهم بلخی (مقتول به سال ۱۶۰ یا ۱۶۶ هـ ق) شباهت بسیار توان یافت. شاهزاده ابراهیم ادهم از بزرگان زهاد نیمه اول قرن دوم هجری است که سلطنت و مقام دنیوی را پیش از مسعودبک به یک سو نهاده است و شاید چنین دلایلی بود که برخی فرقه چشتیه را ادهمیه گفته‌اند؛ زیرا چندتن از بزرگان این فرقه که خود از شاهزادگان و اغنیای دولت‌های مختلف در درازنای تاریخ مشایخ چشت بوده یکسره پشت پا بر تعلقات دنیوی زده و دست از دنیا شسته‌اند که در رأس همه ی اینان شیخ نظام‌الدین اولیا (۷۲۵ هـ ق) قرار دارد که هرگز از ایند باز نکرده است.

بر روی هم مسعودبک همان راهی را پیموده است که ابراهیم ادهم و همچنین بودا (تولد ۵۶۰ ق.م و به قولی حدود ۵۰۰ ق.م) که خود از طبقه نجبا و امرا بوده، رفته‌اند. عبدالرحمن چشتی (متوفی به سال ۱۰۹۴ هجری) می‌نویسد: ... آخر او را حالی پدید آمد که بی‌اختیار از اختیار خود برآمده اسرار الهی فاش گردانید. و در آخر سلطنت سلطان فیروزشاه علمای ظاهربین متفق شده در زیر قلعه فیروزآباد بر لب رود جمنا وی را پارچه پارچه کرده اعضایش را در آب مطهر انداختند. بعد از وقوع این حادثه جگرسوز هر چند معتقدان او دام‌ها در آب جوی انداختند... (عبدالرحمن چشتی، خطی ۲۵۱) اما او را نیافتند.

آثار مسعودبک

آثار مسعودبک را در دو بخش یاد توان کرد:

الف. آثار منشور، عبارتند از: ام‌الصحایف فی عین‌المعارف، که برخی آن را ام‌الصفایح نوشته‌اند. مؤلف در دیباچه‌ی کتاب می‌گوید آن را به خواهش یاری چند که طلب کشف حقایق داشته‌اند نبشته و بدین نام موسوم گردانیده است. این کتاب با سربندهای تمهید از کتب با اهمیت تصوف به شمار می‌آید. (منزوی، ۱۳۶۳: ۱۲۸۷ و نفیسی: ۷۵۵) نکته آن که شاید این کتاب همان کتابی باشد که گروهی از تذکره‌نگاران برآنند که سبک و سیاق تمهیدات عین‌القضاة همدانی در آن رعایت شده است.

۲) شرح فصوص‌الحکم محی‌الدین عربی که بنا بر نوشته‌ی استاد خلیق احمد نظامی در تاریخ مشایخ چشت است و اینک در دست نیست.

۳) مرآه العارفین، رساله‌ای است با نثری زیبا و در عین روانی و سادگی بسیار دشوار و منسجم و پیچیده. مؤلف این کتاب را بر چهارده کشف نهاده و در هر کشف بحثی دل‌انگیز در عقاید صوفیانه‌اش در میان آورده و سرانجام آن را در نکته‌ای مورد بحث و نظر قرار داده است و اما آن چهارده کشف عبارتند از:

- ۱- در حقیقت وجود، نکته در فنا و بقا ۲- در حقیقت توحید، نکته در محو و اثبات
- ۳- در حقیقت معرفت، نکته در صحو سکر ۴- در حقیقت محبت، نکته در غیب و شهود
- ۵- در حقیقت غیریت، نکته در سرّ و تجلّی ۶- در حقیقت غربت، نکته در جمع و تفرقه
- ۷- در حقیقت وصل، نکته در شرب و ذوق ۸- در حقیقت کلام، نکته در کشف خواطر
- ۹- در حقیقت رؤیت، نکته در نوم و یقظه ۱۰- در حقیقت صفوت، نکته در قبض و بسط
- ۱۱- در حقیقت اراده، نکته در سلوک و جذب ۱۲- در حقیقت ولایت، نکته در خوارق ۱۳- در حقیقت سماع، نکته در وجد و وجود ۱۴- در حقیقت روح، نکته در مبدا و معاد. (مرآه العارفین: ۳ و ۴ و نیز ۱۳۶۳: ص؟)

سخن آنکه کشف سیزدهم آن، با عنوان: «الکشف فی بیان حقیقه‌ی السماع» را استاد دکترنجیب مایل هروی در کتاب «اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن» چاپ نموده است.

مسعودبک در دیباچه ی کتاب، در سبب نامگذاری آن می نویسد که «این رساله در حقایق و معارف محمدی (ص) در چهارده کشف نهاده شده و هر کشف دارای یک نکته است. از آن روی که طه به حساب جمل چهارده است که خطاب مستطاب سرور انبیاست.»

این کتاب پر است از آیات شریفه ی قرآن کریم و احادیث نبوی و کلام معنی آفرین صوفیان بزرگ اسلامی از حلاج، بایزید، عطار و حضرت جلال الدین مولوی و بسیاری دیگر از مشایخ بزرگ صوفیه تا زمان وی. در نسخه ی چاپ سنگی این رساله که متعلق است به دکن هند برخی ابیات و رباعیات و یا غزلیات که حاکی از اعتقاد صوفیانه اوست به منظور اثبات نظرات عارفانه اش بکار رفته است. سبک بیان مسعودبک از این لحاظ به شیوه ی بیان سعدی در گلستان نزدیک می شود که نثری دارد آمیخته با نظم و لیکن موضوع کتاب در بیان حقایق محمدی (ص) است که اثبات مطالب را از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و کلام بزرگان صوفیه و اشعار خود سود جسته است و تعابیر عرفانی وی همچون تعبیرات نجم الدین دایه در مرصادالعباد و عین القضاة همدانی در تمهیدات است.

۴- کتابی به نام نکات العاشقین در سال ۱۳۱۷ ه ق در حیدرآباد دکن به زیور طبع آراسته شده است که برخی آن را نیز منسوب به مسعودبک دانسته اند.

ب. آثار منظوم مسعودبک

۱- دیوان وی به نام نورالعین و یا نورالعیون که برخی آن را نورالیقین گفته اند، شامل قصاید، غزلیات، رباعیات و سایر اقسام سخن است که به قول محدث دهلوی در مواردی قواعد شعری در آن نامرعی مانده است و لیکن پر است از معانی و مفاهیمی که منطبق است با افکار منصور حلاج و اندیشه های محی الدین عربی که علامه فقید شیخ آقا بزرگ طهرانی (وفات سیزدهم ذی الحجه ۱۳۸۹ ه ق). طهرانی، ۱۹۸۳: ۱۰۳۵) بدان اشارت فرموده است و رحمان علی (۱۲۴۴-۱۳۲۵ ه ق) مؤلف تذکره علمای هند می گوید که اکثر قصاید امیر خسرو راجواب گفته است (ناروی، ۱۹۸۴: ۲۲۶). در فرهنگ سخنوران ذیل مسعود

بخارایی و خواجه مسعود به دیوان وی اشارت رفته است. (خیام‌پور، ۱۳۳۶: ۸۳۸)
 ۲- یوسف و زلیخا، از این کتاب اثری در دست نیست جز آن که استاد خیام‌پور نوشته‌اند شیرخان مسعود دهلوی ملقب به «مقبول‌الله» و متوفی در سال ۸۳۶ هجری بنا به گفته‌ی اسماعیل پاشا بغدادی صاحب «اسماء المؤلفین و آثار المصنّفین» قصّه‌ی یوسف و زلیخا را به فارسی منظوم ساخته است (خیام‌پور، ۱۳۳۹: ۶۶) اما شعری از وی نقل نموده‌اند.

یکی از دانشمندان پاکستان به نام شیخ محمد اکرام برگزیده‌ای از سخنان پارسی‌گویان شبه قاره هند و پاکستان را از قرن پنجم هجری تا زمان علامه محمد اقبال لاهوری تدوین نموده و آن را با مقدمه‌ی فاضلانه استاد سعید نفیسی با عنوان ارمغان پاک در سال ۱۳۳۳ شمسی در پاکستان به زیور طبع آراسته است. در این کتاب چهار غزل از مسعودبک نقل گردیده که از همه‌ی آنها رایحه‌ی خوش شطیحات منصور حلاج و اندیشه‌های وحدت وجودی ابن عربی فضای فکر خواننده‌ی اثر را عطرآگین می‌کند. هر چند بدایونی برخی از آنها را از مسعودبک ندانسته است (ایرانی، ۱۸۶۸: ۳۲۳)

نتیجه

خلاصه سخن آنکه مسعودبک را در سال ۸۰۰ و یا ۸۳۶ هـ ق به سبب اظهار عقاید وحدت وجودی منصور حلّاج بیضاوی (مقتول به سال ۳۰۷ و یا ۳۰۹ هـ ق) و انتشار آرای محی‌الدین عربی (ف ۶۳۸ هـ ق) همچون منصور حلّاج تکه تکه کرده در زیر قلعه‌ی فیروزآباد دهلی در آب مطهر رود جمنا انداختند. همانگونه که گفته آمد حلّاج را بر دار کردند و جسدش سوختند و خاکسترش به دجله دادند. مریدان مسعودبک پس از جستجوی بسیار برخی از اعضای بریده شده‌ی وی را از آب گرفته در لادوسرای مقبره‌ی پیران دهلی کنار قبر بختیار کاکلی به خاک سپردند و هیچ یک از مریدانش از بیم علمای ظاهربین جرأت نکردند که خلافت وی را بر عهده گیرند. نگارنده همانند محققان صاحب نام شبه قاره مسعودبک را هم سنگ منصور حلّاج دانسته و حلّاج ثانی‌اش لقب داده است.

منابع

- قرآن کریم

- ۱- آریا، غلامعلی (۱۳۶۵) **طریقه ی چشتیه**، انتشارات: زوآر.
- ۲- اته، هرمان (۱۳۵۶) **تاریخ ادبیات فارسی**، ترجمه ی دکتر رضا زاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- احمدپوری، گل محمد (۱۹۸۷م) **ذکرالاصفیا** (تکمله ی سیرالاولیا)، اردو آکادمی، بهاولپور.
- ۴- اخترچیمه، محمد (۱۹۹۴) **قام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی**، پاکستان.
- ۵- اعظمی، شعیب (۱۹۸۴م) **فارسی ادب بعهد سلاطین تغلق**، دهلی.
- ۶- افلاکی، مناقب العارفین (۱۳۶۲) **تحسین یازجی**، دنیای کتاب.
- ۷- امام ربّانی، مکتوبات (بی تا) پاکستان.
- ۸- بدایونی، ملا عبدالقادر (۱۸۶۸) **منتخب التواریخ**، به تصحیح مولوی احمدعلی، کلکته، کالج پریس.
- ۹- پطروشفسکی، ایلیا پولویچ (۱۳۵۳) **اسلام در ایران**، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام.
- ۱۰- توکلی، محمد رئوف (۱۳۵۸) **تاریخ تصوف در کردستان**، انتشارات اشراقی.
- ۱۱- جامی، عبدالرحمان (۱۳۷۵) **نفحات الانس**، با مقدمه مهدی توحیدی پور، انتشارات علمی.
- ۱۲- جهانگیر سمنانی، سید اشرف (۱۹۹۹م) **لطائف اشرفی**، کراچی.
- ۱۳- چشتی، عبدالرحمن (؟) **مرآت الاسرار**، نسخه ی خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه دولتی لاهور.

- ۱۴- خلیق احمد نظامی (بی تا) **تاریخ مشایخ چشت**، اداره ی ادبیات دلی (دهلی).
- ۱۵- خواندمیر (۱۳۳۳) **تاریخ حبیب السیر**، با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، انتشارات خیام.
- ۱۶- خیام پور، عبدالرسول (۱۳۳۹) **یوسف و زلیخا**، تبریز.
- ۱۷- _____ (۱۳۶۸) **فرهنگ سخنوران**، انتشارات طلایه.
- ۱۸- خیرآبادی، احمدعلی (۱۹۶۵) **قصر عارفان**، ج ۱، لاهور.
- ۱۹- دانشنامه ی ایران و اسلام (۱۳۶۰)، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۰- دهخدا، علی اکبر (علّامه) **لغت‌نامه**، ج ۱ و ۱۵.
- ۲۱- دهلوی کشمیری همدانی (۱۹۸۸ م.) **کلمات الصادقین**، تصحیح و تعلیق و مقدمه ی انگلیسی محمد سلیم اختر، اسلام آباد.
- ۲۲- سرور لاهوری، غلام (مفتی) (بی تا) **خزینة ی الاصفیا**، چاپ هرات.
- ۲۳- سعدی (۱۳۸۷) **گلستان**، محمدعلی ناصح، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر.
- ۲۴- ----- (۱۳۸۷) **گلستان**، دکتر خلیل خطیب رهبر، صفی علیشاه.
- ۲۵- شیروانی، الطاف حسین خان (۱۹۸۴) **تاریخ و تحقیق**، لکنهو.
- ۲۶- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳) **تاریخ ادبیات در ایران**، مشهد: انتشارات فردوس.
- ۲۷- طهرانی، آقابزرگ (۱۴۰۳/ ۱۹۸۳) **بیروت الذریعه**، القسم الثالث، من الجزء التاسع، چاپ بیروت.
- ۲۸- عبدالحق محدث دهلوی، عبدالحق (۱۳۳۲) **اخبارالاخیار فی اسرار الابرار**، پاکستان.
- ۲۹- عبدالحی بن فخرالدین الحسنی (۱۹۸۸) **نزهة ی الخواطر و بهجة المسامح و النواظر**، حیدرآباد دکن.

- ۳۰- عراقی (۱۳۳۸) **کلیات**، با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنایی.
- ۳۱- عطار، فریدالدین (۱۳۴۶) **تذکره الاولیاء**، از روی چاپ نیکلسون، محمد قزوینی، چاپ چهارم، چاپخانه ی علمی.
- ۳۲- فرشته، محمد قاسم (۱۹۱۴) **تاریخ فرشته**، هند: نولکشور.
- ۳۳- کیایی نژاد، زین الدین (۱۳۶۶) **سیر عرفان در اسلام**، انتشارات اشراقی.
- ۳۴- لاهوری، امام بخش (۱۳۷۹) **مرآت غفوریّه**، پاکستان.
- ۳۵- لعلی بدخشی، میرزا لعل بیگ (۱۳۷۶) **ثمرات القدس من شجرات الانس**، تصحیح دکتر سیدکمال حاج سید جوادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۶- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲) **اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن**، نشر نی.
- ۳۷- محمد اکرام (۱۹۷۱) **ارمغان پاک با مقدمه ی سعید نفیسی**، لاهور.
- ۳۸- محمد غوثی شطاری (بی تا) **گلزار ابرار**، بی جا.
- ۳۹- محمد باقر، وحید میرزا (بی تا) **تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند**، بی جا.
- ۴۰- محمود، سید قاسم (بی تا) **شاهکار اسلامی انسائیکلوپدیا**، لاهور، اردوبازار.
- ۴۱- مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹) **تاریخ گزیده**، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۲- مسعود بک (۱۳۰۹) **مرآت العارفین**، دکن: چاپ سنگی.
- ۴۳- منزوی، استاد احمد (۱۳۶۳) **فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان**، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۴۴- مولانا، جلال الدین (۱۳۴۶-۸) **مثنوی معنوی**، شرح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات دانشگاه.
- ۴۵- نارویی، رحمان علی (۱۹۱۴) **تذکره ی علمای هند**، دهلی: نولکشور.

- ۴۶- نفیسی، سعید (۱۳۴۳) **سرچشمه ی تصوف در ایران**، تهران: انتشارات فروغی.
- ۴۷- نفیسی، سعید (۱۳۶۳) **تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی**، تهران: انتشارات فروغی
- ۴۸- نوشاهی، سید شریف احمد شرافت (بی تا) **شریف التواریخ**، اداره ی معارف نوشاهیّه.
- ۴۹- هاشمی سندیلوی، احمدعلی خان (۱۳۷۱) **مخزن الغرائب**، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۵۰- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۴۴) **ریاض العارفین**، به کوشش مهر علی گرکانی، بی جا